

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال چهارم، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

ص ۸۳-۹۲

امکان معجزه

از دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی و فیلسوفان دین معاصر مسیحی^۱

دکتر عباس دهقانی نژاد* دکتر محمد سعیدی مهر**

چکیده

یکی از مباحث فلسفی معاصر درباره معجزه، بحث امکان معجزه است. درباره امکان وقوع معجزه دوگونه سؤال مطرح است: اول این که آیا معجزه مفهومی خود متناقض است؟ دوم این که آیا معجزه با قوانین علمی و فلسفی ای مثل اصل علیت، سنخیت علت و معلول و قوانین فیزیکی حاکم بر جهان راست می‌آید؟ در سؤال اول پاسخ ایجابی به معنای استحاله معجزه است و در سؤال دوم پاسخ سلبی وقوع معجزات را مردود می‌کند. در این مقاله، ما به سؤال نخست خواهیم پرداخت و پس از بیان دیدگاه‌های موافق و مخالف در این مساله، نشان خواهیم داد که عدم انسجام مفهوم معجزه، تنها در تعریف خاص «نقض قانون طبیعت» صادق بوده، تعریف قاضی عبدالجبار از معجزه؛ یعنی «ناقض عادت» می‌تواند مشکل عدم انسجام مفهومی معجزه را رفع نماید.

واژه‌های کلیدی

معجزه، نقض قانون طبیعت، نقض عادت، نبوت، اسلام، مسیحیت.

مقدمه

معجزه در میان مسلمانان، تعریف معجزه، دلالت معجزه، فاعل معجزه و اثبات وقوع تاریخی معجزات است، اما در سنت غربی غیر از مباحث مذکور، مبحث امکان معجزه نیز مطرح بوده است. بسیاری از اندیشمندان غربی معجزه را مفهومی

معجزه به عنوان اصلی ترین دلیل اثبات صدق نبوت پیامبران و همچنین، به عنوان برهانی برای اثبات خداوند همواره مورد توجه متفکران مسلمان و مسیحی بوده است. عمده مباحث

۱- این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی شماره ۵۱۱۴۲۹۱۱۲۲۰۰۶ با نام «امکان و مدلول معجزه در کلام اسلامی و فلسفه دین معاصر مسیحی» اجرا شده

در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بندرعباس می‌باشد.

abdnejad@iauba.ac.ir

*استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بندرعباس (مسئول مکاتبات)

** دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ وصول ۹۱/۱۲/۲۵ تاریخ پذیرش ۹۲/۶/۲۴

خود ستیز و نامسجم ارزیابی کرده‌اند. متکلمان مسیحی سعی در رد این ادعا و اثبات انسجام معجزه داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد در این حیطه توفیق چندانی نیافته و نتوانسته‌اند انسجام مفهومی معجزه را اثبات کنند. ما در صدد نشان دادن این هستیم که تعریف قاضی عبدالجبار از معجزه، باعث عدم پیدایش این اشکال می‌شود. از دیدگاه ما، این مسأله نشانه دقت متکلمان مسلمان و برتری تعریف آنان از معجزه نسبت به تعریف مسیحیان است.

طرح اشکال

متکلمان غربی عمدتاً معجزه را به نقض قانون طبیعت توسط خداوند تعریف می‌کنند. نقض قانون طبیعت به این معناست که قانونی در طبیعت جریان دارد که قطعی و لایتخلف است و بدین سبب ما از آن تعبیر به قانون می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم هر آهنی وقتی در معرض اکسیژن قرار گیرد، زنگ می‌زند. این قانون در صورتی درست است و می‌تواند قانون کلی و علمی محسوب شود که هر گاه آهنی در مجاورت اکسیژن باشد، زنگ بزند، اما اگر آهنی در معرض اکسیژن باشد و زنگ نزند، ما به این نتیجه می‌رسیم که قانون ما کلیت نداشته و در حقیقت قانون نبوده است و باید با بررسی بیشتر شرایط، قانونی جدید باز تعریف کنیم. در بحث معجزه نیز همین مطلب مطرح است. وقتی ما بیان می‌کنیم که معجزه نقض قانون طبیعت است، در حقیقت نشان داده‌ایم که قانون طبیعت یک قانون کلی و فراگیر نیست و به عبارت دیگر، اصلاً قانون نیست، چون این مورد از شمول آن خارج شده است. اگر قانون ضروری و لایتخلف باشد، باید شامل حال تمامی مصادیق بشود و اگر شامل حال تمام مصادیق نشد، پی می‌بریم که قانون از ابتدا نادرست بوده است. بدین ترتیب می‌بینیم که معجزه امری خود متناقض است، زیرا از سویی بر وجود نظم و قانونی لایتخلف تاکید می‌کند و از سوی دیگر، با تعریف معجزه به ناقض قانون طبیعت به این نکته می‌رسیم که این قانون نقض پذیر بوده و اصلاً قانون نیست. آر. اف. هالند این

اشکال را به هیوم منسوب نموده است (احمدی: ۹۵). اما جی. ال. مکی وجود چنین اشکالی را در نظرات هیوم مردود دانسته، تاکید می‌کند اشکال هیوم دربارهٔ عدم انسجام مفهوم معجزه و یا عدم امکان وقوع معجزات نیست، بلکه درباره این است که ما هرگز به دلایل خوبی مبنی بر وقوع معجزه دست نخواهیم یافت (Mackie: 19).

سویین برن نیز اشکال عدم انسجام مفهوم معجزه را چنین تقریر می‌کند: «شاهدی که نشان می‌دهد حادثه خاص E واقع شده و نقض یک قانون تصور شده طبیعت مانند L است، در واقع نشان می‌دهد که این قانون طبیعت نیست که نقض شده است، بلکه ما درست قوانین طبیعت را بیان نکرده‌ایم. قانون واقعی طبیعت در حقیقت L نیست، بلکه قانون دیگری مانند L₁ است که وقوع E را اجازه می‌دهد... این دیدگاه با دیدگاهی که نقض قانون طبیعت به لحاظ منطقی را غیر ممکن می‌داند، یکسان است... . الستیر مکینون^۱ می‌نویسد: تصور تعلیق قانون طبیعی خود متناقض است. این تناقض به طور برجسته‌ای وضوح می‌یابد، وقتی ما تعبیر جریان واقعی حوادث را به جای عبارت قانون طبیعی بگذاریم. در این حالت معجزه به حادثه‌ای که حاوی تعلیق جریان واقعی حوادث است، تعریف می‌شود و کسی که بر توصیف حادثه‌ای به عنوان معجزه اصرار می‌ورزد، در موضعی تقریباً غیرعادی، مدعی است که آن حادثه بر خلاف جریان واقعی حوادث است» (Swinburne, the concept of miracle: 19-20).

اثبات امکان معجزات

اندیشمندان معاصر غربی در پاسخ به اشکال فوق سعی کرده‌اند انسجام مفهوم معجزه را نشان دهند از این میان، نظرهای دو فیلسوف مشهور دین؛ یعنی ال. جی. مکی و ریچارد سویین برن در این باره مشهورتر است که بدان‌ها می‌پردازیم.

راه حل مکی

¹ Alastair Mckinon

مداخله‌ای توسط عاملی فراطبیعی؛ مثلاً خدا صورت بگیرد، تخصصاً از حیثه بحث خارج بوده، لطمه‌ای به قانون طبیعت وارد نخواهد شد.

راه حل سویین برن

سویین برن در پاسخ این اشکال، خوانشی جدید از قانون طبیعت عرضه می‌کند. از دیدگاه وی، ما می‌توانیم قوانین کلی‌ای در طبیعت داشته باشیم که این قوانین استثنا‌پذیر باشند؛ بدین معنا که تنها موارد نقضی می‌توانند این قوانین را ابطال نمایند که تکرار پذیر باشند. اما اگر مورد نقضی باشد که تکرار پذیر نباشد، آن مورد نقض کلیت قانون طبیعت را زیر سؤال نمی‌برد.

سویین برن این مسأله را چنین بیان می‌دارد: «واضح است که حوادثی بر خلاف پیش‌بینی قواعدی که دلایل خوبی برای اعتقاد به قانون طبیعت بودن آنها داریم، غالباً رخ می‌دهد و همچنین، دلایل خوبی داریم برای باور به این که قواعدی که ما قبلاً به قانون طبیعت بودنشان اعتقاد داشتیم، در واقع چنین نبوده‌اند و قوانین واقعی طبیعت... در حقیقت قوانین ادعایی قدیم اصلاح شده است. موارد نقض تکرار ناپذیر برای قوانین حقیقی طبیعت نمی‌تواند وجود داشته باشد. همان موارد نقضی که در شرایط مشابه تکرار پذیرند. موارد نقض تکرار پذیر قوانین ترسیم شده فقط نشان می‌دهد که این قوانین واقعی نیستند.» (Swinburne, the concept of miracle: 26-27)

«اما اگر این باور موجه باشد که حادثه E برخلاف پیش‌بینی‌های قاعده L - که ما به طور موجه باور داریم که قانونی از طبیعت است - رخ داده و این باور نیز موجه باشد که حوادث مشابه E در شرایطی که از هر نظر شبیه شرایط حادثه اولیه باشد، رخ نخواهد داد، در این صورت، دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم L قانونی از طبیعت نیست؛ چرا که هر قاعده اصلاح‌شده‌ای که بر اساس آن بتوان E را پیش‌بینی کرد، به ما اجازه می‌دهد که وقایع مشابه را در شرایط مشابه پیش‌بینی

مکی بر اساس نظریه سیستم بسته^۱ و دخالت عاملی خارجی بیان می‌دارد که هیچ تناقضی بین پذیرش قوانین حاکم بر سیستم و وقوع یک ناقض این قوانین توسط عاملی خارجی وجود ندارد و بر این اساس، مفهوم نقض قانون طبیعت، مفهومی منسجم به شمار می‌آید (Mackie: 21): «این به معنای نادرست بودن قانون [طبیعت] نیست، بلکه فقط به این معناست که جهان، متفاوت با وقتی که مداخله‌ای خارجی وجود ندارد، عمل کرده است» (Otte, p: 151-152).

در حقیقت، مکی در صدد بیان این نکته است که قوانین طبیعت به عنوان یک مجموعه بسته همیشه به صورت یکنواخت و مطابق با انتظار ما عمل می‌کنند: «این قوانین تنها در صورتی که به حال خود رها شده [و یک عامل خارج] در آنها مداخله نکند، کار می‌کنند» (Mackie: 20)، اما منطقاً قابل تصور است که عاملی خارجی در این مجموعه دخالت نموده، یکی از قوانین را تعلیق کند. «هیچ ابهامی در مفهوم مداخله وجود ندارد؛ حتی در جهان طبیعی نیز ما فهمی روشن از این داریم که چگونه می‌شود برای مدتی یک سیستم بسته که هر چه در آن اتفاق می‌افتد، در نتیجه عوامل داخلی آن سیستم و در مطابقت با قوانین آن است، با مداخله عاملی خارجی... دچار تغییر شده... و به گونه‌ای متفاوت با زمانی که یک سیستم بسته بود، عمل کند» (Ibid: 21).

این بیان مکی نقض قانون طبیعت را به بیرون از طبیعت منتقل می‌کند. بر این اساس، دیگر نمی‌توان گفت که چون این مورد نقض روی داده، پس قانون طبیعت از اول چنین نبوده است و شما از ابتدا قانون طبیعت را نادرست فهم کرده بودید. بلکه قانون طبیعت به قوت خود باقی می‌ماند و همچنان قابل اتکا و قادر به پیش‌بینی است، اما قادر به پیش‌بینی مواردی است که در درون طبیعت قرار دارد، نه موارد فراطبیعی. در مورد مسائل فراطبیعی؛ قانون طبیعت ساکت است و اگر

¹ Closed System

استثناء E به طور صحیحی پیش‌بینی کند و فرض کنید که هر قدر داده های بیشتری گرد آوری شود، در پیش بینی‌های قاعده L خللی وارد نشود... در چنین حالتی شواهد بیانگر آن هستند که تخلف از L تکرار نخواهد شد و لذا E نمونه نقض تکرار ناپذیری برای قانونی از طبیعت یعنی L خواهد بود.»

(Swinburne, the concept of miracle: 29-30)

سویین برن با ارائه مثالی سعی در ایضاح بحث دارد: «فرض کنید E عبارت‌است از معلق ماندن یک قدیس در هوا. E مورد نقضی برای قوانین مکانیک؛ یعنی L است که صرف نظر از E بر اساس دلایلی اثبات شده اند. E مورد نقض تکرارپذیر محسوب می‌شود اگر ۱- بتوان L₁ را تاسیس کرد که E و دیگر نقض های قاعده L همراه با پیش بینی‌های آزموده شده L را به نحوی موفقیت آمیز پیش بینی کند. ۲- یا این که بتوان L₁ ای را وضع کرد که متناسب با داده ها دارای سادگی نسبی باشد و E و همه پیش بینی های آزمون شده L را پیش بینی کند، لکن نقض های تا کنون آزموده نشده L را پیش بینی کند. تفاوت L₁ با L می تواند این باشد که بر طبق L₁ اشیاء در شرایط خاصی به نحو رانشی - گرانشی بر یکدیگر اثر می‌گذارند و شرایطی که E در آن رخ داده، از آن موارد است. اگر L₁ یکی از دو شرط مذکور را تامین کند، می‌توان آن را پذیرفت و بر پایه آن می توان گفت تحت شرایط خاصی انسان ها در هوا معلق می‌مانند و لذا E مورد نقضی برای قانونی از طبیعت به حساب نمی‌آید، لکن ممکن است هر گونه اصلاحی در قوانین مکانیک به منظور ایجاد قابلیت پیش بینی E در آنها نه تنها موجب پیش بینی های بیش تری نسبت به پیش بینی L نشود، بلکه باعث شود که قوانین مذکور آن قدر پیچیده و دست و پا گیر شوند که دلیلی بر این باور نداشته باشیم که پیش بینی های آزموده نشده آن ها موفقیت آمیز خواهند بود. در چنین شرایطی، برای این باور که معلق ماندن آن قدیس نقض قوانین طبیعت بوده است، واجد دلایل کافی خواهیم بود» (Ibid: 32)

کنیم و بنابراین، ما دلایل کافی بر این باور خواهیم داشت که پیش بینی های مبتنی بر این قاعده خطا هستند؛ حال آنکه اگر قاعده L را بدون اصلاح می‌پذیرفتیم، دلیل کافی بر این باور داشتیم که پیش بینی‌های مبتنی بر آن در همه دیگر شرایط متصور، صحیح خواهد بود. بنابر این اگر بخواهیم در حوزه مورد بحث قانونی از طبیعت را جاری بدانیم، آن قانون لزوماً L خواهد بود. این طبیعی تر از آن است که بگوییم هیچ قانونی از طبیعت در این حوزه جریان ندارد. با این حال E با پیش بینی های L ناسازگار است. لذا بهترین تعبیر این است که بگوییم E این قانون طبیعت؛ یعنی L را نقض کرده است.»

(Swinburne, Miracles: 320-328)

سؤال مهمی که در اینجا روی می‌نمایاند این است: ما چگونه می‌توانیم بفهمیم واقعه‌ای که روی داده مورد نقضی تکرار ناپذیر برای قاعده ای است که ما آن را قانون طبیعت می‌دانیم؟ به عبارت دیگر، از کجا معلوم که قاعده ما قاعده نما نباشد و این مورد نقض هم مورد نقض نبوده و روال عادی طبیعت باشد؟ پاسخ سویین برن به طور خلاصه چنین است که در صورتی که بتوان قاعده‌ای جایگزین قاعده قبلی کرد که از سادگی لازم بر خوردار بوده، مورد نقض و موارد مشابه آن را در بر بگیرد و بتواند وقوع آنها در آینده را هم پیش بینی کند، مورد نقض ما دیگر مورد نقض محسوب نخواهد شد. اما اگر چنین قاعده‌ای به دست نیاید، مورد نقض ما مورد نقضی واقعی و تکرار ناپذیر محسوب خواهد شد. بیان سویین برن در این باره چنین است: «اگر واقعه E رخ داده باشد... شواهد این که E نمونه نقض تکرار پذیری باشد، این است که قاعده جدیدی به نام L₁ که تقریباً به طور کامل توسط داده ها تایید شده است، بتواند به عنوان قانونی از طبیعت پایه گذاری شود... اما اگر نتوان برای E و همه داده های حوزه مورد نظر قاعده جدید L₁ را بسازیم، به نحوی که نسبت به L در شرایط مورد آزمون دارای پیش بینی‌های موفق‌تری باشد یا متناسب با داده‌ها دارای سادگی نسبی باشد؛ اما قاعده ساده L همه داده ها را به

مواد شیمیایی و کاتالیزورها و شفا یافتن ناگهانی فلج مادر زاد در یک لحظه در این زمره است (See: ibid: 32).
سویین برن خود اذعان دارد که این فهم و برداشت از قانون طبیعت، غیر معمول بوده و مانند رهیافت عادی و اولیه از قوانین منسجم نیست، اما بیان می‌دارد که چون این رهیافت نیز معقول و محتمل است، پس می‌توان آن را پذیرفته و منسجم دانست (Swinburne, the concept of miracle: 27-28).

اشکالات دیدگاه سویین برن و مکی

دیوید بازیجر^۱ تبیین سویین برن را پذیرفته، آن را دلیلی مناسب برای نشان دادن انسجام مفهومی معجزه ارزیابی می‌کند، اما اعتراضی نیز به این بیان سویین برن دارد. وی می‌گوید: «سویین برن ما را بر سر دو راهی ای قرار می‌دهد که واقعاً لازم نیست. در مواجهه با یک مورد نقض فرضی سویین برن می‌گوید: یا ما باید آن را از لحاظ طبیعی غیر قابل تبیین بدانیم، یا این که تبیین کاملاً مبتنی بر قوانین طبیعی از آن ارائه کنیم. «اما به نظر من جایگزین معقول تر همچنان این است که تصدیق کنیم واقعه ای از نوع مورد نظر، ممکن است با قوانین طبیعی غیر قابل تبیین باشد، اما به جستجوی تبیین طبیعی برای آن ادامه می‌دهیم. اگر بدین گونه عمل کنیم، قوانین طبیعی مورد نظر همان گونه که سویین برن نیز اشاره دارد - ناکارآمد نخواهند شد؛ مگر زمانی که مورد نقض تکرار پذیر و یا متوالی نادرستی آن را نشان دهد» (Basinger: 27).

از این اشکال همدلانه بازیجر که بگذریم، اشکال اصلی توسط نیکولاس اوریت مطرح شده است. وی تبیین می‌کند که مفهوم «نقض قانون طبیعت» مفهومی خود شکن^۲ و نه تنها از لحاظ وقوعی محال^۳ است، بلکه امکان ذاتی^۴ نیز ندارد (See: everitt, The none existence of God: 118).

مثال فوق به زبان ساده چنین است: معلق ماندن یک قدیس در هوا را یک مورد نقض در نظر می‌گیریم. بر اساس قوانین فیزیک - مثلاً جاذبه - چنین امری قابل تبیین نیست و این یک مورد نقض به شمار می‌رود، اما اگر بتوان قانونی ارائه کرد که هم معلق ماندن قدیس در هوا و هم موارد مشابه آن؛ مثلاً بالا رفتن یک کتاب در آسمان را تبیین و پیش بینی کند و یا این که بتوان قانونی پیشنهاد کرد که ساده بوده، بتواند همه پیش بینی های قانون قبلی - مثلاً جاذبه - به اضافه معلق ماندن قدیس در هوا و موارد مشابه با آن را پیش بینی کند، دیگر معلق ماندن قدیس در هوا یک مورد نقض به شمار نخواهد آمد.

سویین برن پس از بیان این مثال، دو نکته را گوشزد می‌نماید: اول این که تمامی مطالب درباره قانون طبیعت و تشخیص موارد نقض تکرارپذیر آن که تاکنون ذکر شد، درباره قوانین کلی و مبتنی بر فیزیک نیوتنی است و در قوانین آماری که مبتنی بر فیزیک کوانتومی هستند، به این سادگی نمی‌توان مورد نقضی را معین کرد، زیرا نامحتمل در آن قوانین را نمی‌توان به معنای ناقص گرفت. نکته دوم این که قوانین طبیعت اصلاح پذیرند و ممکن است آن چیزی را که تا امروز قانون می‌پنداشته‌ایم، جا به جا شده و قانون بدیلی جای آن را بگیرد. البته، باید این نکته را در نظر داشت که همه دعاوی مربوط به شناخت حقایق اصلاح پذیرند و ما باید در مورد آنها بر اساس شواهد موجود، نتایجی موقتی کسب کنیم، اما به هر حال قواعدی هستند که تا حدود زیادی نسبت به قانون طبیعت بودن آنها اطمینان کافی داریم و اصلاح آنها به برهم خوردن ساختار کلی علم منجر خواهد شد. در مورد این قوانین اگر واقعه نقض کننده اثبات شده ای وجود داشته باشد، می‌توانیم آن را مصداقی از نقض قانون طبیعت به حساب آوریم. معلق ماندن در فضا، زنده شدن انسانی که قلبش به مدت ۲۴ ساعت کار نکرده، شراب شدن آب بدون دخالت

^۱ David Basinger

^۲ Self - contradictory

^۳ Physically possible

^۴ Logically possible

استرالیایی سفید هستند، به شمار نمی‌رود» (Ibid) در حقیقت، اوریت، سویین برن و مکی را بر سر یک دوراهی قرار می‌دهد. اگر آنها قانون طبیعت را همان گونه که بقیه پذیرفته‌اند بپذیرند، در این صورت مورد نقض چون بر خلاف واقعیت است، مسلماً رخ نداده است و یا اگر رخ داده، پس قانون طبیعت فرضی واقعاً قانون طبیعت نبوده است. اما اگر سویین برن و مکی قانون طبیعت را بدان گونه که دیدیم، اصلاح کنند، هرچند قانون مورد نظر ممکن است درست باشد، اما دیگر مورد نقض، مورد نقض نخواهد بود و در تطابق کامل با قانون ارزیابی می‌شود.

اوریت برای اثبات نامنسجم بودن «نقض قانون طبیعت» به این قانع نشده و برهانی دیگر اقامه می‌کند. وی با تقسیم گزاره‌ها و قوانین به توصیفی^۱ و دستوری^۲ برای هر یک از این دو دسته پنج ویژگی به شرح ذیل بیان می‌دارد:

الف) گزاره‌های دستوری

۱- این قوانین دستور می‌دهند؛ توصیف نمی‌کنند.
 ۲- می‌شود این قوانین را با خوب و بد و نه با درست و غلط ارزیابی کرد.

۳- این قوانین درباره انسان‌ها هستند.

۴- این قوانین می‌توانند مورد نقض، تخلف و تخطی قرار گیرند.

۵- اگر تعارضی بین این قوانین و جهان واقع رخ دهد، این جهان واقع است که نادرست است و قوانین درست هستند.

ب) گزاره‌های توصیفی:

۱- این قوانین توصیف می‌کنند و دستور نمی‌دهند.
 ۲- این قوانین می‌توانند به درست و غلط ارزیابی شوند، اما به بد و خوب متصف نمی‌شوند.

۳- این قوانین می‌توانند درباره هر چیزی - و نه صرفاً افعال انسانی - باشند.

۴- این قوانین نمی‌توانند مورد نقض و تخلف قرار گیرند.

تلاش‌های مکی و سویین برن در جهت اثبات انسجام مفهومی معجزه را ناکام ارزیابی می‌کند، زیرا با تغییری که این دو در قانون طبیعت داده‌اند، مورد نقض، دیگر مورد نقض به حساب نمی‌آید. توضیح این که مثلاً قانونی در طبیعت داریم که می‌گوید همه الف‌ها، ب هستند، اگر الفی پیدا شود که ب نباشد، معلوم می‌شود که قانون درست نبوده، نه این که الف مورد نظر نقض قانون طبیعت باشد. سویین برن برای رفع این مشکل، منظور خود از مورد نقض را به مورد نقض تکرار ناپذیر تفسیر کرده است. بر این اساس، قانون طبیعت سویین برن چنین می‌شود که «همه الف‌ها به جز مواردی که تکرار ناپذیرند، ب هستند». این قانون متضمن دو مطلب است: اول این که همه الف‌ها، ب هستند و دوم این که یک الف، ب نیست. همان طور که گزاره اول در تطابق کامل با قانون طبیعت است، گزاره دوم نیز در تطابق کامل با قانون طبیعت طرح شده است. پس چیزی ناقض قانون رخ نداده است. «محاسبه سویین برن تنها جایی برای امکان درستی این که الفی وجود دارد که ب نیست، باز می‌گذارد، اما این به بهای غیر ممکن ساختن نقض قوانین طبیعت برای او تمام می‌شود» (Everitt, "The impossibility of miracle": 347-

34)

در مورد مکی نیز مساله دقیقاً به همین صورت است، زیرا بر اساس بیان وی قانون طبیعت مورد نظر وی به این صورت خواهد شد: «همه الف‌ها ب هستند، مگر در صورتی که خداوند دخالت نموده، الفی ایجاد کند که ب نباشد» (Everitt, The none existence of God: 119). در اینجا هم هر چند سعی شده مفهوم معجزه منسجم نشان داده شود، اما با این تعریف دیگر هیچ مداخله خداوند را نمی‌توان معجزه و نقض قانون طبیعت دانست، زیرا بر اساس قانون فوق عمل شده است. (See: ibid) اوریت برای روشن تر شدن اشکال خود مثالی می‌آورد. وی می‌گوید: «یک قوی سیاه استرالیایی مورد نقضی برای این قانون که همه قوهای غیر

^۱ Descriptive
^۲ Prescriptive

دخالت الهی در نظم طبیعی ضرورتاً متضمن نقض قانون طبیعت است.

نادرستی این پیش فرض را از اینجا می‌توان فهمید که «قوانین طبیعت به تنهایی قادر به پیش بینی و یا تبیین وقایع نیستند. تبیین های علمی علاوه بر قوانین طبیعت برای پیش بینی و تبیین، مبتنی بر شرایط مادی ای^۲ که این قوانین در آنها به کار می‌رود، هستند. وی به تبیین این ادعا پرداخته و بیان می‌کند که مثلاً محال است بتوان فقط با ابتناء بر قوانین حرکت نیوتن آنچه را قرار است بر روی یک میز بیلبارد اتفاق بیفتد، پیش بینی کرد، بلکه برای پیش بینی لازم است ما تعداد توپ ها و جای اولیه آن را نیز در نظر بگیریم (Ibid: 38) بر این اساس، لارمر نتیجه می‌گیرد که وقتی خداوند در جهان دخالت می‌کند، قوانین نقض نشده است، بلکه «خداوند شرایط مادی ای را که قوانین طبیعت در آن به کار می‌روند، تغییر داده است» (Ibid).

تعریف قاضی عبدالجبار از معجزه

اکنون که تعریف معجزه به «قانون ناقص طبیعت» نامنجم ارزیابی می‌شود، به نظر می‌رسد اگر تعریف قاضی عبدالجبار متکلم مسلمان ایرانی از معجزه را جایگزین «نقض قانون طبیعت» بکنیم، مشکل عدم انسجام مرتفع شود. در تعریف قاضی عبدالجبار از معجزه «ناقص عادت بودن» به عنوان مهمترین وصف اخذ می‌شود. اصطلاح عادت هر چند یک اصطلاح اشعری و مبتنی بر تفکر خاص اشاعره مبنی بر انکار قانون علیت است، اما در مبحث معجزه به نوشته های متکلمان معتزلی و شیعی نیز راه یافته است و معمولاً معجزه به ناقص عادت و یا خارق عادت تعریف می‌شود. عبدالجبار نیز در تعریف معجزه مهمترین عامل را خارق یا خلاف عادت بودن می‌داند. وی بحث درباره عادات را بسیار مهم ارزیابی می‌کند و علم به معجزات را فرع علم به عادات می‌داند. دلیل وی

۵ - اگر تناقضی بین قوانین فرضی و جهان واقع اتفاق افتد، قوانین نادرست‌اند (See ibid: 121)

بر این اساس، اوریت بحث می‌کند که شکسته شدن و مورد نقض قرار گرفتن از اوصاف قوانین دستوری است و با رخداد این موارد، قوانین دستوری از عمومیت نمی‌افتد، اما قوانین توصیفی چون جهان واقع را توصیف می‌کنند، مورد نقض واقع نمی‌شوند. بدین صورت، «اگر تعارضی بین قوانین دستوری و جهان واقع دیده شود، جهان واقع اشتباه است... [اما] اگر تعارض بین قوانین مفروض توصیفی و جهان واقع دیده شود، این قوانین هستند که نادرستند!» (Everitt, The none existence of God:121) اشتباه کسانی که به نقض قانون طبیعت معتقد هستند، خلط این دو نوع قانون و تعمیم احکام قوانین دستوری به قوانین توصیفی است (See: ibid).

این استدلال اوریت به نظر مصادره به مطلوب می‌آید، زیرا تمام دعوا بر سر این است که آیا قوانین توصیفی - که قوانین طبیعت بارزترین نمونه آن هستند - می‌توانند مورد نقض قرار گیرند یا نه؟ در حالی که اوریت این مساله را به عنوان پیش فرض گرفته است؛ حتی سایر ویژگی‌های پنجگانه وی نیز مورد اتفاق نیستند؛ مثلاً ویژگی پنجم قوانین دستوری را بسیاری از دانشمندان اخلاق نمی‌پذیرند. آیا وقتی کسی به خاطر نجات جان مظلومی دروغ بگوید، آیا این کار او نادرست است و کلیت صدق قانون «نباید دروغ گفت» پا برجا خواهد ماند؟

به هر روی، اشکال اول اوریت معتبر به نظر می‌رسد و این به معنای عدم انسجام مفهومی معجزه است.

لارمر^۱ این مشکل را به تعریف معجزه به نقض قانون طبیعت بازمی‌گرداند (Larmer: 36-37). وی بیان می‌کند که این تعریف از معجزه مبتنی بر این پیش فرض نادرست است که

^۲ Material condition

^۱ Robert A. Larmer

مسأله این است که معجزه؛ یعنی خرق عادت و طبیعی است که ما باید عادت را بشناسیم تا متوجه خرق و خلاف آن بشویم (عبدالجبار، ج ۱۵: ۱۵۲). او معتقد است در عادت باید چهار عامل را معین کنیم تا مفهوم خرق عادت، فهم شود. این چهار عامل عبارتند از: زمان، مکان، فاعل و ویژگی‌های عادت. زمان عادت از دیدگاه عبدالجبار، همه زمان‌ها را به غیر از ابتدای آفرینش، زمان فرارسیدن قیامت، و وقتی که تکلیف زایل می‌شود، در برمی‌گیرد (همان: ۱۸۲). وی بیان می‌کند که در این زمان‌ها آنچه انجام می‌شود، نقض عادت است، اما این نقض عادت خود، عادت است؛ بدین معنا که تأسیس عادت است و تأسیس عادت جدید؛ مثلاً آفرینش انسان‌ها خود شروع به کار و نقض عادت محسوب می‌شود. در این حالات عادت از نقض عادت باز شناخته نمی‌شود و هر دو بمنزله امری واحد هستند. بدین سبب، در بحث معجزه عادت در این زمان‌ها مورد نظر نیست (همان)، بلکه «زمانی معتبر است که در آن عادت مستمر از خلاف عادت متمایز باشد و بتوان خلاف عادت را نقض عادت محسوب نمود و این تمایز برای ناظر قابل تشخیص باشد» (همان). پس به طور خلاصه زمان مورد نظر برای جریان عادت، زمان تکلیف است (همان: ۱۸۷).

مکان عادت نیز باید مشخص شود، زیرا عادات از جایی به جای دیگر متفاوت است و نمی‌شود حادثه‌ای در مکان الف را نقضی برای عادت در مکان بدانست. بلکه در عادت باید مکان ثابت در نظر گرفته شود، زیرا عادات از مکانی به مکان دیگر متغیر است و آنچه در منطقه‌ای عادت است، ممکن است در منطقه‌ای دیگر خلاف عادت باشد (همان: ۱۸۳).

«چنانکه عادات اهل آسمان‌ها می‌تواند با عادات اهل زمین و عادات کشوری می‌تواند با عادات کشوری دیگر متفاوت باشد» (همان). عبدالجبار بر خلاف مؤلفه زمان، درباره مکان، محل خاصی را تعیین نمی‌کند و تنها به این مسأله تنبیه می‌دهد که باید عادات یک مکان معین را در نظر گرفت، هر چند از سخن وی اشعار می‌شود که این مکان زمین و محل

زندگی انسان هاست (عبدالجبار، همان: ۱۸۳) در حقیقت، وحدت مکان در بحث عادت بسیار مهم است؛ هر چند وحدت زمان به معنای این که خرق عادت در زمان جریان عادت مورد نظر باشد، هم باید مورد عنایت قرار گیرد.

اما فاعل عادت چه کسی است؟ به عبارت دیگر، ما باید عادت چه کسی را در معجزه لحاظ کنیم و به دنبال نقض عادت توسط چه کسی باشیم؟ دیدگاه عبدالجبار در اینجا در سازگاری کامل با نظر وی در مبحث فاعل معجزه است. همان طور که عبدالجبار قائل بود، معجزه باید توسط خدا و یا در حکم آن باشد، در عادت هم معتقد است عادت مد نظر است که درباره فعل خدا و یا چیزی که متصل به فعل اوست، باشد. «افعال بندگان در اینجا به حساب نمی‌آید و هرگاه هم به حساب آید، بدین سبب است که افعال بندگان در افعال خداوند مؤثر بوده و باعث نقض عادت در آن شده است» (همان).

غیر از سه مورد فوق، مؤلفه چهارمی که باید در مورد عادات بدانیم، تا نقض عادت را بهتر بشناسیم، ویژگی‌های عادت است. یکی از این ویژگی‌ها تغییر پذیری عادت است. عبدالجبار عادات را مانند لغات می‌داند و می‌گوید: «همان طور که تغییر [معنای] لغات محال نیست، تغییر عادت هم محال نیست (همان: ۱۸۴)؛ حتی این تغییر می‌تواند به گونه‌ای باشد که آنچه ابتدا نقض عادت تلقی می‌شده، تبدیل به عادت شود. یا این که عادت کم کم چنان تقلیل یابد که اگر بعدها به وقوع پیوندد، در حکم نقض عادت باشد (همان). ویژگی دیگر، عدم نیاز به دانستن دقیق کمیت عادت از لحاظ زمان و عدد است. از دیدگاه عبدالجبار همین که بدانیم چیزی عادت است، برای شناختن نقض عادت و برقراری دلالت بین آن و ادعای پیامبر کافی است و نیازی نیست که مثلاً عادت به بیست سال برسد تا نقض عادت آن معتبر دانسته شود. یا مثلاً عادت هزار بار تکرار شود تا عادت بودنش تثبیت شود (همان: ۱۸۷-۱۸۸).

عبدالجبار دلیل را به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌کند: دلیلی که برای دال بودنش نیاز به این داریم که درباره آن اطلاعات تفصیلی داشته باشیم و دلیلی که با داشتن اطلاعات اجمالی نیز می‌توان به دلالت آنها پی برد. عادت و خرق آن در دسته دوم جای می‌گیرند (همان: ۱۸۸). عبدالجبار برای این مسأله تنظیرهایی نیز می‌آورد. مثلاً جماعتی که برای پذیرش تواتر یک روایت مورد نیاز است، عدد دقیقی ندارد یا در تمایز بین زنده و غیر زنده مقادیر دخالت ندارند. به نظر می‌رسد وی در معجزه و موارد مشابه، تنها کیفیت را کافی دانسته و نیازی به کمیت نمی‌بیند و «عقلاً بدون این که به عدد و رقم بیندیشند، امور عادی و غیرعادی را از هم باز می‌شناسند» (همان).

در حقیقت عبدالجبار مانند اکثر متکلمان مسلمان، معجزه را فعلی دانسته که توسط خداوند انجام شده و خداوند عادت را در آن نقض می‌کند. البته، این نقض عادت منافاتی با علیت ندارد، بلکه با آن راست می‌آید. به عبارت دیگر، عادت خداوند بر این است که امور دنیا در چارچوب اسباب و علل انجام شوند. خداوند این روش را برای جریان امور عالم و تحقق اراده خود در جهان برگزیده است. اراده خداوند بر این است که اگر کسی بخواهد از آب بگذرد، باید قایقی تهیه نموده، به وسیله آن از آب بگذرد و اگر کسی بخواهد از جای مرتفعی بالا رود، باید از نردبام یا طناب استفاده کند. این طریقه مألوف جریان عادت خداوند است، اما طریقه دیگری نیز وجود دارد. در طریقه دوم خداوند اراده می‌کند تا خواست خود را نه از راه اسباب و وسایل، بلکه به طور مستقیم تحقق بخشد. قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید: «خداوند برای ایجاد فعل بالا رفتن زید نیازی به [بودن] نردبام ویرای پریدن پرنده نیازی به بال و برای نوشتن بر روی کاغذ نیازی به دست و قلم ندارد» (عبدالجبار، ج ۱۵: ۱۹۹)، زیرا «ما دلایل روشنی داریم که جایز است افعالی... توسط خداوند بدون استفاده از اسباب انجام شود» (همان، ج ۸: ۱۸۷). بر این اساس، معجزه تنها نقض عادت و اراده الهی تلقی می‌شود. اراده خداوند معمولاً در قالب

اسباب و وسایل تحقق می‌یابد، اما در مواردی خداوند چنین اراده می‌کند که بدون استفاده از وسایل، خواست خود را بر روی زمین اجرا کند. البته، از دیدگاه قاضی عبدالجبار از آنجا که خداوند حکیم است و لغو عبث انجام نمی‌دهد، این کار وی دارای معنا و دلالت بوده، نشان‌دهنده تایید مدعی نبوت است (همان: ۱۹۰).

بدین صورت، دیده می‌شود که اشکالات ناظر به عدم امکان وقوع معجزات و خود شکن بودن مفهوم معجزه، در حقیقت درباره تعریف معجزه به «نقض قانون طبیعت» است و اگر ما تعریف عبدالجبار از معجزه یعنی «نقض عادت خداوند» را بپذیریم، دیگر تناقضی در کار نخواهد بود.

نتیجه

معجزه اگر به «نقض قانون طبیعت» تعریف شود، مسلماً مفهومی خود شکن خواهد بود و معجزات اموری غیر ممکن به شمار خواهند آمد. دفاع‌های امثال سویین برن نیز کارآمد نبوده و اشکالات را مرتفع نمی‌کند، اما اگر ما معجزه را به «نقض عادت خداوند» تعریف کنیم، اشکالات فوق رخت بر بسته، و معجزه مفهومی منسجم و در نتیجه معجزات اموری ممکن تلقی خواهند شد. تبیین مسأله نیز بدین صورت است که خداوند اراده کرده تا امور عالم را توسط وسایل و یا بدون استفاده از وسایل انجام دهد و اختیار نوع دوم توسط وی هر چند متعارف نبوده و نیازمند دلیل است، اما امری ممکن به شمار می‌رود. بر این اساس تبیین و تعریف قاضی عبدالجبار نسبت به هم‌اوردهای مسیحی‌اش معقول تر به نظر رسیده و قاضی و سایر متکلمان مسلمان بدین خاطر متعرض بحث امکان معجزه نشده‌اند.

منابع

- ۱- احمدی، محمد امین. (۱۳۷۸). تناقض نما یا غیب نمون، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- ۲- صادقی. رضا. (۱۳۸۱). «دفاع از امکان معجزات»، مجله معرفت، سال ۱۱، ش ۶۲ (بهمن ۱۳۸۱): ۶۱-۶۶.

۳-عبدالجبار، قاضی ابن الحسن اسد آبادی. (بی نا). المغنی فی ابواب التوحید و العدل، مصر: ج ۸ و ۱۵، بی جا.

4-Basinger, David, What is a miracle? in The cambridge companion to Miracles,ed.Graham H. Twelftree(New York:cambridge university press,2011).

5-Everitt. Nichlos, “The impossibility of miracle”, Rel. Stud.Vol. 23, No. 3 (Sep., 1987), pp. 347-349.

6-_____, _____, The none existence of God (london: Routledge, 2004).

7-Larmer A. robert, The meaning of miracle,in The cambridge companion to MIRACLES,ed.Graham H. Twelftree (New York:cambridge university press,2011).

8-Mackie, j.L, The Miracle of Theism; Arguments for and against the existence of God, First published (Oxford: Clarendon Press, 1982).

9-Otte, Richard, Mackie’s treatment of miracles, International Journal for Philosophy of Religion No: 39, p: 151-158 (June 1996) Netherlands, p: 151-152.

10-Swinburne, Richard,” Miracles”, The Philosophical Quarterly, Vol. 18, No. 73 (Oct., 1968), 320-328.

11-_____, _____, The concept of miracle (London and Basingstoke: Macmillan ST Martin s Press, 1970).